

بغضب رفت که این آخوند جوان بامن سؤال و جواب میکند آنها بچه‌ها سزای این آخوند را بدهید بیچاره مدبر الممالک که در آنوقت مدیر الشریعه بود بتقصیر آنکه زبان آوری کرد نزد حاکم شلاق مفصلی نوش جان کرد لیکن بعدها ملنقت شد که تقصیر از زبانش نبود بلکه از حماقت او بود چه سنک زدن بکالسکه صدر اعظم -



در آنوقت جز از اهل عمام دیگر در قوه احدی نبود (باین جهت مدبر الشریعه معمم مدبر الممالک مکتلا شد و امروز صاحب یک روزنامه بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لعنات بسیار پاد وارد آمد و در زمان محمد علیشاه بطوا -

مسافرت بخارجه کرد و گرفتار شده بود حتماً مثل ملک المتکلمین مقبول میشد خدماتش بمشروطیت بعد از این خواهد آمد) لیکن علاء الدوله از جهت تدبیر و ناموس و عفت خواهی و نگرستن رشوه از اقران و امالش بهتر است هر جا که حکومت کرد آنجا را بخوبی منظم داشت اگر

علاء الدوله

سفاک بود رشوه خور بود اگر ظلم میکرد ملاحظه از فقراء مینمود از فاسق و قاحر و قمار منفر بود در حکومتش اول کاری که میکرد فاحشه خانه‌ها را می‌بست از مشروطیت همراهی کرد اگر چشمه از اعمال حکومت طهرانش بوسیم او را از مؤسسه مشروطه مدانیم زحمتش را در مشروطیت در اریح بوششم و اساء الله خواهد آمد بهر جهت علاء الدوله بمراسی از درالدواه بصر بود مردم بنگه آقایان از حکومت علاء الدوله بصر راضی بودند تا حکومت درالدواه در واقع اسالدواه اندامی کشید از آقایان که حکومت را از علاء الدوله گرفت و بسا مزاده درالدواه داد از رباعی که در زمان حکومتش

نشریافت مستفاد میشود تنفر از او پنهانکه شاعر در مقام خطاب بمظفرالدین شاه گوید
 خسروا خبط کردنت تاکی
 نیرالدوله و حکومت ری
 يك نشابور او زیادش بود
 به و به به عجب عجب می می

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آنکه با آقای طباطبائی معاهد و هم قسم بود و بقرآن مجید قسم یاد کرده بود که در خیال مقدس آقای طباطبائی همراهی کند ذره از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگر سوگند خورده بود که مخالفت نماید با آقایان و مانع باشد از مقصود مقدس آنها آینه مینوشتم خلاف سوگندش نکرد لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی یاد کرده بود مینویسم خلاف کرد و خیلی هم خلاف کرد چنانچه خواهد آمد.

شاهزاده مظفر السلطنه حاکم کرمان هم وارد طهران شد و آقایان عازم بودند که از او عقبه کنند بلکه در بین طلاب مذاکره بود که باید او را بیاورند در محضر آقایان و سیاست کنند بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد فقط هزار تومانی فدییه داد بعضی آقا زاده‌ها و سلامتی در گذشت لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفار کند آقای طباطبائی او را راه نداد تا آنکه جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شفیع نمود باین طور که آقای طباطبائی در خانه جناب معظم له بود که مظفر السلطنه وارد شد جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذر کارهای خود را خواست و اعتراف بتقصیر خود کرد بعضی را هم بکلی منکر شد که بدون اطلاع و اجازه من اهدل الدوله و برادرش این بی احترامی را بحاج میرزا محمد رضای کرمانی وارد آورده‌اند بالاخره از طهران خارج شد در ارومیه هم نتوانست حکومت کند در آذربایجانهم زیست نتوانست چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیر میکرد.

عین‌الدوله چند تلگراف متوالی بجناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عمأقرب فرمانفرما وارد کرمان میشود شمارا مجتلا بکرمان هودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم میآوریم دیگر از اجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و بمساحه و ممالله امروز را بفردا میگذرانیدند.

روزنامه ادب راهم توقیف کردند برای آنکه نویسنده آن از حدود خویش تجاوز نموده مقالاتی را مینویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل مشروطه و جمهوری و آزادی و مساوات و برابری. انجمن محقی هم این ایام شعباتش متعدد است طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس از جهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن و چرا روزنامه ادب توقیف شده است سعی خودشانرا مینمایند يكروز هم بنده نگارنده از طرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتماد السلطنه وزیر انطباعات رفتم پس از ملاقات مذاکره از توقیف روزنامه ادب بعیان آمد جواب داد تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابك روزنامه را توقیف کردند.

عین‌الدوله در خیال تبعید و نفی آفاسید جمال واعظ افتاد برای اینکه این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار و آنها را بحقوق خود آگاه مینماید تبعید آقا سید جمال اگر چه کار سهل و

آسانی نیست لکن مقدماتی که عین الدوله تمهید نموده و اشخاصی را دیده که اگر تلف کردن این سید راهم میخواست هر آینه بمقصود خود میرسید لکن چیزی که مانع اتلاف او گردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین شاه است .

تبعید سید جمال واعظ و مسافرت او ببلد طیبه قم

بعد از مراجعت حجج اسلامیه و طلاب از زاویه مقدسه بطهران هر يك از آقایان در منزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند جز آقا سید جمال واعظ که عین الدوله میگفت شاه از همه کس و همه چیز اغماض و عفو فرموده است مگر از سید جمال علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی ینغام داد بسید که شب را بیائید منزل من بخواهید و درخانه خود نمائید سید شب را درخانه خود نماند و رفت درخانه آقای طباطبائی صبح آنشب امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی و به آقا سید جمال گفت هر چه و هر قدر به اتابك التماس و از او استدعا کردم که شما را عفو کند قبول نکرد عجلتا چند روزی از انظار مخفی باشید و با کسی مراوده نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه که ممکن است باشم و مقصد شما همراه میباشم آقا سید جمال قبول کرد و چندی از خانه خود خارج نشد در این اثناء علاء الدوله از حکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید اول خدمتی که بعین الدوله کرد این بود که نوشت بجناب آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی که بهتر اینست آقا سید جمال مشرف شود بارض اقدس و مشهد مقدس بعنوان زیارت مخارج سفر ایشانرا هم خودم متحمل میشوم (الی آخره) آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده از طلاب علوم حاضر بودند از مضمون کاغذ مطلع شده خبر بسایر طلاب رسید حضرات طلاب در خانه آقای بهبهانی اجتماع نموده و گفتند که ما هرگز نمیگذاریم آقا سید جمال را تبعید کنند امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود آقای بهبهانی بملاحظه اینکه حالا تازه با دولت مصالحه شده است میخواست طوری رفتار نماید که باعث کدورت و تقار درباریها نشود لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود يك شب آقا شیخ مهدی سلطان المتکلمین را فرستاد نزد عین الدوله که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید با اینکه صدراعظم درد پایش را بهانه کرده و کسی را بخود راه نمیداد لیکن حاج شیخ مهدی بر او وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید و ضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد عین الدوله گفت محال است این خواهش آقا را قبول کنم البته باید سید جمال دهه عاشوراء را در طهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهد گردید بالاخره عین الدوله صریحاً قسم خورد که اگر سید جمال خودش نرود او را میکشم اما اگر بخوبی خودش رفت قول میدهم که بعد از عاشوراء او را معاودت بدهم و شخص اعلیحضرت همایونی هزار تومان مرحمت میکند برای جبران ضرر آقا سید جمال . سلطان المتکلمین مراجعت نمود و جواب را خدمت آقای بهبهانی عرض کرد جناب سید جمال را احضار نمود و فرمود من میل دارم برای اتمام حجت شما يك سفری ولو مختصراً هم باشد ببلد قم بروید و بشما قول میدهم که بعد از عاشوراء .

مراجعت کنید آقا سید جمال گفت مقصود همه ما از علماء اعلام و طلاب و وعاظ و تجار فقط اینست که شاه مجلس شورا بدهد اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط بکشته شدن من است با کمال رضا و رغبت و میل برای کشته شدن حاضر میشوم آقای بهبهانی فرمود این لفظ هنوز زود است و بزبان نیاورید فقط بهمان لفظ عدالتخانه اکتفاء کنید تا زمانش برسد باری دوسه روز بعد از این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال درحالتی که آقا سید محمد رضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) و آقا شیخ علی بروجردی و آقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی و جمعی دیگر از طلاب نزد سید جمال بودند جناب آقا میرزا محسن فرمود خدا میداند آقای حجة الاسلام آنچه در قوه داشت سعی کرد که شما نروید ولی قبول نشد آقا سید جمال گفت من در چند شب قبل که خدمت حضرت آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران بکشته شدن من باشد من حاضرم خود و اولادم را فدای این مقصود مقدس نمایم سفر کردن و مهاجرت بقم که نهایت آمال من است سلطان المتکلمین هزار تومان بلیت بانک (اسکناس) از جیب خود بیرون آورده تسلیم سید نمود و گفت قبض رسید بنویسید سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود بعد از چند دقیقه گفت نوشته رسید را قلط نوشته ام آنرا بدهید عوض کنم نوشته را گرفته و باره کرد و مجدداً باین مضمون نوشت :

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع شوم ولی در این موقع مسافرت چونکه فقط غرض امتثال امر سلطان اسلام و تشیید شرع مقدس است از قبول این وجه ابا و امتناع دارم . حرره الاحقر جمال الدین الواعظ الموسوی .

حاضرین تعجب کردند از کار سید که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ کزاف امتناع نمود لیکن این کار سید و رد او پول را کاری بسیار صحیح بود چه هم شرف و بزرگواری او را ثابت میکند و هم جان او را نگاهداشت اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفر کردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده بود و بعین الدوله فرموده بود باسادات طرف شدن عاقبتی و خیم دارد باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب الامر کاغذی نوشت بعموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است اگر اه و اجبار در کار نیست فوراً از شیخ حسن دلال که همسایه آقا و مرد شایسته است هفتاد تومان بعنوان قرض گرفته و شیخ حسن منبوری که کالسکه برایش اجاره کرد تا قم طلاب خبر شدند اجتماع نمودند فریادها بلند کردند که الان میرویم بازار و مدارس را تعطیل میکنیم سید به استادی و تدبیر فرمود عجالاً امروز را صبر میکنم و سفر را بتأخیر میاندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم بهر طور بود طلاب را ساکت و متفرق نمود کالسکه را هم با سر و نو کرش فرستاد خارج دروازه دو ساعت بغروب مانده درحالتی که عیالش مشغول وضع حمل بود و همان وقت پسری زائید که بمناسبت نامش را سید رضا گذاردند یعنی راضیم بر رضای خدا باری سید باتفاق سلطان المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخر جَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) و با سلطان وداع نموده با سرش میرزا محمد علی و نو کرش مشهدی مهدی سوار کالسکه شده و بطرف قم روانه شدند .

روز دوشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این حالت روانه قم شد در شب در راه بود روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را درباره او بجا آوردند خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی که پیش از دیگران با سید همراه بود از طرف نیرالدوله - حاکم طهران هم تلگرافی در توجیه و احترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخایره شد آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبر نرفت و هر کس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراوده نداشت مگر با آقا میرزا محمدخان لسان الممالک رئیس تلگرافخانه قم که مشارالیه نسبت بسید همراه بود آنها برای توجیه و سفارشی بود که سرّاً از طرف انجمن مخفی بمشارالیه شده بود از معاونت مالی و غیره درباره سید دریغ نفرمود (لسان الممالک در مهاجرت کبری خدمات عمده بمشروطه نمود که در جلد سوم خواهد آمد) .

روز دوشنبه نهم محرم سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی وعین الدوله صدراعظم و نیرالدوله حاکم طهران بسید جمال مخایره شد و اذن معاودت بطهران را داده بودند دوروز دیگر هم سید در قم مانده يك روز هم بر حسب خواهش لسان الممالک منبر رفت و موعظه نمود .

غروب روز جمعه سیزدهم سید جمال الدین وارد زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم گردید طلاب و تجار در خیال بودند که سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند . صبح روز شنبه چهاردهم جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب آقا میرزا محمد صادق طباطبائی و يك دونفر از تجار سید جمال الدین را وارد بشهر نمودند در همان روز بس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی بهمراهی حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین رفتند نزد عین الدوله و در آن مجلس بشاهزاده عین الدوله گفت من معرفی خود را بشما میکنم من طرفدار و یار تی احدی نیستم و کسی را حمایت نمیکنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است بسلطنت قانونی اسلامی بعبارة اخری مقصود من خدمت بدولت و ملت است منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم در این کار مجاهده خواهم کرد و امیدوارم هیچ چیز مانع از این مقصود من نخواهد بود عین الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سید کوتاهی ننمود باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان المتکلمین بود بسید جمال داده شد سید هم دیگر محذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبه قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را مینمود و مردم را بهیجان میآورد .

در اواسط محرم کافندی از عتبات عالیات رسید که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که اشخاصی که رفته اند بزایه مقدسه و مطالبه عدالتخانه مینمایند معدودی از طلاب میباشند ربطی بحجج اسلامیه طهران ندارد حجج اسلامیه طهران اصلاً و ابداً از شهر طهران خارج نشده و با عین الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر میباشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه های آقایان بسته خواهد شد علی الحد کور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحوص فرمایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف الواعظین قمی در تکیه درخونگاه که مجلس روضه و بانای مجلس آقای

طباطبائی بود در حضور آقایان در بالای منبر گفت که اسلام غریب است و پس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده و عازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند و متحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین از عدالت بهره‌مند شوند بکنفر از اهالی بروجرده که سالها در این پایتخت از لباس اسلام و از ملت نان خورده چنین و چنان نوشته است و ادیناه و اسلاماء باری چون برادر حاج علی اکبر که آقا عماد باشد در این مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف الواعظین بملاحظه احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده و شاید عبدالحمود یهودی این کاغذ را برای ترضیع یک شخص مسلمانی و یا غرضی دیگر نوشته است بهر جهت هیجان و حرارت فوق‌العاده در مردم و عامه اهالی پدید آمده است و جداً از حجج اسلامیه مطالبه اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را مینمایند .

این ایام آقایان علماء کارشان رو بترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی مداخله میکنند زمانیکه آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند و از رجال دریاری و منسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً با آنها همراهی و از آنها معاونتی نماید جز معدودی که از جان خود گذشته آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار مینمودند لیکن این ایام علی‌الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهمّ امانی و مقاصد خود قرار میدهند نگارنده برای مقیاس این زمان با چند روز قبل که آقایان در زاویه مقدسه بودند از برای خواننده تاریخ یک راپورت مخفی و یک مذاکره مخفی را استشهد میآورم و نیز دسایس شاهزاده عین‌الدوله را که چگونه سلوک میکرد با آقایان و بچه سعی و از چه راه میخواست میان آنها را اختلاف اندازد ذکر میکنم پس از آن پرشته تاریخ معاونت مینمایم و راپورت مخفی صورت آن از اینقرار است :

راپورت مخفی

روزیازدهم ذی‌القعدة (۱۳۲۳) اعتصام السلطنه فرستاد عقب من که نایب حسین هستم رفتم خدمتشان مرا برد در حیاط خلوت پشت اندرون فرمود چند کاغذ برای آقایان نوشته‌ام با بعض امانتها باید بروی بزایوه مقدسه حضرت عبدالعظیم کاغذها و امانتها را طوری برسانی که کسی مطلع نشود چه آدمهای عین‌الدوله و امیر بهادر خلیلی مواظب هستند مبادا گیرافتی گفتم اطاعت میکنم و مطمئن باشید بعد سه کاغذ بمن داد که بخطوط مختلفه نوشته بودند خط نسخ ، خط زنانه ، بهلامت‌های حروفی و چند امانت هم داد و گفت یکی از اینها مال آقای آقا سید محمد مجتهد است یکی متعلق به آقا سید عبدالله مجتهد است یکی هم مال آقا شیخ مرتضی ، کاغذها را گرفتم و سه امانت عبارت بود از سه بسته پول زرد و هر بسته چهل اشرفی چهار تومانی که جمعش میشود صدویست اشرفی چهار تومانی گفت اینها را بهمان آقایانی که صاحب کاغذند بده و رسید بگیر و بیا من گفتم فردا پیش از اذان صبح میروم که کسی مرا نپیند بعد آمدم خانه یک جیب در توی شلوارم دوختم و کاغذها و پولها را گذاشتم در توی جیبها و آمدم در طویله بمهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح (جو) یابوی کردند را بده که من میخواهم بروم جائی

کاردارم فردای آنروز که روز دوازدهم بود آمدم طویله اسپ را سوار شده از دروازه غار بیرون رفتم از راه جوانمرد قصاب همه جا از پیراه رفته نیم فرسخ از بالای شاهزاده عبدالعظیم از آنجا سرزیر شدم وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم آفتاب میخواست تازه طلوع کند اسپم را بردم در دکان علافی که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمد که خانه مشهدی عباسعلی گمر کچی بود در آن اطاقی که آقا منزل داشت دو نفر هم آنجا بودند که با هم صحبت میداشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند یکی از آن دو نفر میگفت حال ما شباهت دارد بحیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه که در حمام قرار گذاردند بروند بکربلا و یاری کنند از حسین بن علی آنها مذاکره میکردند من گریه میکردم بر حال مظلومیت و بیکسی آقایان بهر جهت وارد شدم به اطاق آن دو نفر از ورود من خائف شدند بآنها گفتم نترسید من از دوستانم کاغذ را در آورده دادم به آقا پول را هم دادم رسید گرفتم از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین (اعتماد الاسلام) کاغذ را دادم رسید پول گرفته پول را هم دادم بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و پول ایشانرا هم دادم خدمت ایشان دو تومان انعام داد بمن نگرفتم رفتم در منزل شیخ حسین دوچای و غلیان صرف کرده اسپم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتصام السلطنه و انجام خدمت را با رسیدهها خدمتشان دادم فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم (امضاء نایب حسین) از صاحب منصبان نظامی و شخصی است راستگو و درستکار.

مذاکره مخفی

این ایام محرم و صفر آقا سید برهان خلخالی نگارنده را ملاقات نمود که وزیر دربار (امیر بهادر) را میشناسی تقریبش را به اعلی حضرت بخوبی میدانی اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی صلح وصفائی واقع شود هر آینه ما بزودی بمقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی بزبان خودش باو بگوید ترقی مملکت و دوات و قوت دین اسلام بتشکیل عدالتخانه است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت نگارنده در جواب او گفت عرضیه که آقایان در حضرت عبدالعظیم بشاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند بخط جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی است و در ذیل آن بخط آقای طباطبائی کلمه عدالتخانه نوشته شده است و همه علماء اعلام آن را امضاء داشته اند برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود سفیر عثمانی برای آقای طباطبائی پیغام داد که از الحاق این لفظ عدالتخانه بعرضیه مستدعیات اگر ممکن بود و محذوراتی نداشتیم هر آینه می آمدم و بای شمارا میبوسیدم چه آنچه بخواید در این لفظ مندرج است امر باین وانحی که حسن آنرا همه کس میدانند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آنرا نمیداند که باید از زبان آقا بشنود مقصود و واقع امر را بگوئید سید گفت واقع امر این است که امیر دوستی آقایانرا طالب است شما اگر آقای طباطبائی را در خانه خودتان بیارید و امیر هم بیاید و تالی در بین نباشد که مقاصدشانرا بایکدیگر بگویند هر آینه یا قصد نوهان بتو خواهد داد نگارنده گفت از عهد من خارج است چه اولاً آقایان دیگر مطلع میشوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق میکند بین آنها نایب آنکه آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امیر را به بیند و یا

امیر بهادر بر او وارد شود همان آن متغیر شده مراجعت میکند سید برهان گفت پس کاری بکنید بلکه با آقا زاده های آقا دوستی کند نگارنده گفت از اینکه به آقا زاده ها مقصود شما را اظهار نمایم مضایقه ندارم لذا با جنابان آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هر دو جواب دادند مر او ده ملاقات مخفی امیر بهادر با آقای طباطبائی صلاح نیست بالاخره معلوم شد بطرف آقای بهبهانی و آقایان دیگر هم رفته بودند و از همه مایوس شده بودند .

اشخاصی که یکماه قبل از مر او ده و دوستی آقایان منقور بوده این ایام محرم و صفر واسطه بر میانگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند اگر چه از تبعید سعید الدوله وزیر تجارت بطرف یزد و مبعود شدن دکتر شیخ محمد خان احیاء الملک بطرف فرنگستان و سید جمال الدین واعظ پیلده قم تا یک اندازه ملاحظه و ترس در کار است .

دکتر محمد خان احیاء الملک طیب مخصوص امین السلطان از اشخاص با تربیت و حرارت است در شب چهارشنبه سیزدهم ذی الحجه بحکم عین الدوله و تقصیر آنکه چیز فهم و عالم است مبعود شد . سبب تبعید او را کتباً از خودش استعلام نموده آنچه در جواب نگارنده نوشته است عیناً نقل میکنم و هذا صورته .

مکتوب احیاء الملک

اما جهت تبعید را خودم نفهمیدم و هر چه فکر کردم که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم فقط کار خلاف این بنده این بود که در روز قبل از تبعید یک درخت توتی توی حیاط داشته بملاحظه اینکه مگس و کثافت نزدیک اطلاق میداد انداخته بودم اگر این فقره چنانچه میگویند و بنده هم تجربه کرده ام اسباب تبعید و ذر پذیری بنده است باری غیر از این کار هیچ خلافتی نداشته ام مگر آنکه برای تحصیل معاش که لازمه زندگی است هر کس این بنده را بعیادت میخواست از اعیان و فقراء حاضر بوده شاید آمد و رفت این بنده با مردم چه روز و چه شبها اسباب خیال آن بد سلوک شده شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستاده که مریضه داریم و وجود بنده لازم است (اسم آن رفیق و آن کسیکه بخیال خودش بنده را بحقه بازی خواسته بود ببرد لازم بدگرنیست زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایه ترقی هر کس بوده و طرف سؤال نمیتوانند بشوند در آن عصر و حشیکری و استبداد در امور نافع بخود هر که بیشتر بود بیشتر بود) تا آنکه در شب ۱۴ ذی الحجه ۱۳۲۳ ساعت چهار از شب گذشته در فصل زمستان مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی چنانچه افتاده ودانی و بدون پول و سایر لوازم که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته برای حضرت عبدالعظیم تا آنکه صبح آن شب بحسن آبا در سیدیم و بعد از یک شب دیگر مأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده قبض الواصل گرفته مثل آنکه امانت پستی تحویل نموده باشند بعد از آن مراجعت داده بطرف قزوین و از آنجا بطرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده دیگر معلوم است که خیال چه میکند که اهل و عیال چه خواهند کرد مختصراً اینکه چرا در بعض از مجالس صحبت نموده

بودم که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت و اهالی آن خواهد بود زیاده معلوم است که با این قبیل اشخاص چه باید بشود که شرح آنرا همه میدانند. (شیخ محمد)

(این بود عین مکتوب احیاء الملک که پس از مراجعتش در جواب نگارنده نوشته است و قبل از سبب باردمان مجلس که نگارنده یک مجلس در انجمن اصلاح احیاء الملک را ملاقات و سبب تبعیدش را مشافهت استعلام نموده تقریباً همین طور جواب داد که گناهی جز انداختن درخت توت نکرده بودم) خواننده تاریخ البته توجه خواهد کرد که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاء الملک میشود و چه طور این توهم عقیده عالی مثل احیاء الملک میگردد فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام مینویسم و میگویم هر گاه خواننده تاریخ زمان ناصر الدین شاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه را درک کرده باشد و یا نظر بوقایع بیست سال قبل اندازد میدانند که درخت انداختن و یا درخت کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد .

چنانکه حکایت کرد مرا یکی از موثقین که در یکی از سفرهای تفرجی ناصر الدین شاه بجننگی رسیدیم که جوانی در سن بیست و پنج با نهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی بود تا اینکه درخت را انداخت ناصر الدین شاه حکم کرد آن جوان را آوردند و از او پرسید چرا این درخت را انداختی در جواب گفت این درخت را انداختم که ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل و کسب من عمل آوردن ذغال است ناصر الدین شاه میرقصب خواست و حکم کرد سر آن جوان را از بدن جدا ساختند باز خواننده تاریخ گمان نکند که این پادشاه نمیخواست درختهای جنگل بی جهت تلف و ضایع شود چه در زمان همین پادشاه جنگل مازندران بخارچه داده شد و درختهای شمشاد که امروزه باطلا معاوضه میشود، و دریای مازندران برای آنکه درخت شمشاد میوه خوراکی ندارد و آب دریا شور است و شیرین نیست بدیگران واگذار شد پس درخت انداختن باعث قتل و تبعید خواهد شد چنانچه احیاء الملک توهم کرد و مبعدهم شد باری با آنکه تبعید سعدالدوله و احیاء الملک در ماه ذی الحججه بنظر مردم بود و تا یک اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود باز تقرب با آقایان عایه افتخار بود .

عین الدوله هم برای جلب آقایان بطرف خود در این دو ماهه محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت چه از تشکیل مجلس روضه و مهمانی و پول دادن بطلاب و بلیط فرستادن نزد آقایان و چه دیدن آقازاده‌ها راحتی آنکه بتوسط مظفر الممالک یک ساعت طلا و پانصد عدد پنجه‌زاری زرد برای آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد مشارالیه درحالی که شریف الواعظین و نجم‌الدین کرین نزد آقازاده بودند وارد شده پیغام صدارت را با هدیه مزبور رسانید جنابش قبول نکرده و رد فرمود اگر چه در زمانی که آقایان مهاجرت کرده بودند تا یک اندازه سعی کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد لکن این ایام جدا و واقعاً ساعی است که بتوسط نفاق و اختلاف آقایانرا از مقصود باز دارد تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاء اول است و آن از این قرار است .

زمانیکه آقایان در زاویه مقدسه متحصن بودند از طرف عین الدوله کاغذی نوشته شد بجناب آقا میرزا ابوالقاسم و آن مکتوب بتوسط آقا میرزا علینقی به آقا رسید مضمون مکتوب از این قرار است:

رفیق شفیق من - یاد ایام دوستی و محبت بخیر چه شد که معاهدات و دوستیها و شبهای سابق را فراموش کردید نقداً از شما خواهش میکنم بقدر دو ساعت محرمانه بیایید شهر مرا ملاقات کنید باهم قدری گفتگو نمائیم و آنچه میل شماست من اجراء خواهم کرد و کالسکه خود را فرستادم که در آمدن تعجیل کنید .

آقا میرزا علینقی آقارا در خلوت ملاقات نموده مکتوب را رسانید جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت اولاً من با آقایان قسم خورده‌ام و نمیتوان مخالفت قسم را نمود ثانیاً آمدن من نزد عین الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید آقا زاده گفت پس خواهش من این است که جواب کاغذ صدراعظم را بنویسند و این رسالت مرا هم کتمان فرمائید جنابش فرمود جز دو نفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی باحدی نخواهم گفت و جوابی فریب باین مضمون برای عین الدوله نوشت که شرفیابی محرمانه باعث بیاد رفتن شرف من و شرف خانواده من است اگر بامن فرمایشی دارید مرا رسماً از آقایان بخواهید آنوقت شرفیاب خواهم شد بشرط آنکه مرا بی انجام مقاصد رجعت ندهید (انتهی) .

آقا میرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت هر دو نفر ثبات ایشانرا تحسین گفتند لیکن این ایام امیر بهادر به آقا میرزا مصطفی آشتیانی گفت من بیست هزار تومان برای شما و بیست هزار تومان برای آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی از دولت بگیرم بشرط آنکه آقایانرا از تقاضای اجراء دستخط شاه منصرف کنید .

باری آقایان علماء بر خلاف زمان تحصن نهایت اعتبار و اعتماد را بهمرسانیده طلاب علوم بی نهایت عزیز شدند چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی و برخی حوزه آقای طباطبائی و عده هم در مجلس آقای صدرالعلماء لازم بود حسن سلوک آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت باطلاب این ایام نتیجه خود را ظاهر ساخت چه میتوان گفت بجمع طلاب خانه صدرالعلماء بود آقایان دیگر هم طلبه لازم داشتند یا برای حفظ مقامات خود و یا برای اجراء مقصود .

آقا میرزا علی قمی نقل کرد در شبی که طلاب در خانه صدرالعلماء سینه میزدند یکی از طلاب بطریق نجوا گفت من از صدای این سینه‌ها صدا های مختلف میشنوم چه یکی میگوید دیرالملك از دیگری میشنوم سالارالدوله از دیگری امین السلطان از دیگری آقای فلان و کذا هر کس محبوب خود را که میخواهد بریاست و ولیعهدی و صدارت و یا حجة الاسلامی برساند بهمان قصد سینه میزند این شد که بخیال افتادیم انجمن طلابرا تشکیل دهیم تاطلاب از غیرطلاب تمیز داده شوند و آنانکه برای نجات وطن خدمت میکنند از آنهایکه برای اشخاص میدوند فرق داده شود .

باری مردم علی الظاهر خدمت آقایان میرسند و رجال درباری هم تقرب به آقایانرا اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .

مظفرالمالك و اعظامالمالك پیشکار صدارت از برای ملاقات آقا زاده ها شب و روز در تلاش میباشند دو مجلس در خانه آقا میرزا مصطفی و آقا میرزا هاشم منعقد شد که آقا زاده‌ها مشورت کردند آیا صلاح هست بخانه عین الدوله بروند یاخیر مجلس خانه آقا میرزا هاشم را آقا میرزا ابوالقاسم

هی نتیجه گذارد که فرمود صلاح هیچ کدام ما نیست با عین الدوله دوستی کنیم تا مقاصد خود را بر آورده و مدرسه مروی را برنگردانیم بخانه عین الدوله نباید رفت مجلس خانه آقا میرزا مصطفی را چون اعظام الممالک آنجا بود و قول انجاء مقاصد را داد بی نتیجه نگذارند لکن پس از تفرق مجلس آقامیرزا محمد صادق به اعظام الممالک پیغام داد که من باید شمارا ملاقات کنم مشارالیه آمد باو گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ يك از این آقایان برای دوستی با عین الدوله همراهی نخواهند کرد بر فرض که همراهی کنند من ضدیت خواهم کرد پدر و برادر خود را مانع خواهم بود بهر جهت قول خود را پس گرفت عین الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را بعزم بیلاق بیاغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد که در باب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایند چنانچه بعد از این خواهد آمد .

نوشته‌جات بعنوان شبنامه و اعلانات ژلاتینی بسیار در این ایام نشر میشود که مضمون همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است نگارنده فقط یکی از شبنامه‌ها را که چند مسئله تاریخی مبتنی بر آنست در این مقام ذکر میکند که هم وضع مطبوعات این زمان بر خواننده معلوم باشد و هم از رشته تاریخ خود خارج نشود و آن این است :

صورت شبنامه

سؤال و جواب میرزا حسینخان با میرزا احمد خان در خیابان علاء الدوله :

سؤال - چه طور است احوال شما .

جواب - چه میرسی برادر از حال من هر روز از خدا مرگ میخواهم شغل و کاری که نیست، عیالات که زیاد ، نان و گوشت هم حالش معلوم است ، گدائی هم که نمیتوانیم بکنیم ، غیر از مرگ از برای ما صلاح نیست .

س - باید راضی بود خداوند همچو خواسته است باید صبر کرد .

ج - خاک بر سر ما اهل این مملکت بکنند چطور شد که خدا از برای یکصد و بیست مملکت که در روی زمین است باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت و آسایش و مکنت و غنی بخواهد با آنکه همه کافر هستند و از برای یکمشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد . اینکه ظالم است خدا ظلم نمیکند .

س - پس شما که میفرمائید این خرابی از جانب خدا نیست پس از جانب کیست .

ج - تقصیر از شاه است که مال و جان سی کرور نفوس را بچند نفر دزد راهزن خدا نشناس جاهل داده که این اشخاص با این یکمشت مردم درمانده اسیر ذلیل هر چه اراده مینمایند میکنند نهال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس يك مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را هر روز در آسباب ظلم خورد مینمایند هر چند سلطان خود بشخصه ظلم نمیکند اما چون ظالم را او مسلط بر مظلوم مینماید ناچار زشتی امر مستند باو خواهد بود .

س - شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کلیه امور مملکتی داده و مکرر حکم فرموده که اجراء نمایند دیگر چه تقصیر دارد .

ج - چه فایده کی حکم شاه بیچاره را میخواند اتابک که خودش يك سلطان مستقلى است. هر چه را که میل دارد اجراء مینماید هر چه را که میل ندارد زیر سبیل میگذارد .

س - اتابک مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند امیر بهادر و حاجب الدوله و ناصر الملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .

ج - هر چند امیر بهادر و حاجب الدوله يك پارچه ظلم و حماقت هستند و قانون را مضر بحال خیانتهاى که کرده و میکنند میدانند اما ناصر الملك که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده که این مجلس صورت سازيست و اتابک باین کار باطناً راضی نیست .

س - ما از حال اتابک چنین فهمیده بودیم که مایل باجاء قانون است زیرا که فایده این کار از برای خودش بیشتر است بجهت آنکه مال و خانه و درجه او در سلطنت بی قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای او حاصل نخواهد شد .

ج - بلی خود اتابک هم ملتفت این نکته هست ولی نخوت و غرور و خود پرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبه قانون نمودند اگر اجراء شود باسم آنها خواهد شد پس معلوم شد که اتابک خیلی آدم کم مغزی است که کار باین بزرگی و شرف باین سترگی را از برای يك خیال باین کوچکی واهی تعصیل نماید ما گمان میکردیم که این اتابک آدمی است حال معلوم شد که هیچ بارش نیست .

س - این تقصیر با علماء و آقایانست زیرا که جدوجهد در کاری نمیکند و این خیال بوج را از کله این مرد بیرون نمینمایند که غرض خود نمائی نیست بلکه غرض اصلاح مفسد ملک و ملت است باسم هر کس میخواهد بشود بشود .

ج - پس شما خبر ندارید که آقای آقاسید محمد دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته که ما تاجان دربند داریم دست از مطالبه حقوق ملت بر نمیداریم .

بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعد از این ذکر میشود) خداوند به آقای آقامیرزا سید محمد عمر بدهد باز میانه ملاها اگر يك نفر باشد اوست که بفکر ملت است آقایان دیگر بفکر خودشان هستند ماها باید زحمت بکشیم و آنها هم روز بفکر ترقی و توسعه اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند آخر مگر فایده پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسیه و مملکت داری و تهذیب اخلاق هم بود آقایان نجف و اینجا پس از يك عمر که از پرتو ائت پیغمبر صلی الله علیه و آله میخورند و زندگانی میکنند آخر فایده ایشان منحصراًست باینکه در حاشیه رساله یکمرتبه بر عده غسلات استنجاه بیفزایند یا کم کنند دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم را فرا گرفت مسلمانان از دست رفتند دولت و ملت اسلام که پیغمبر و

امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام برای ترویج آن شهید شدند از میان رفت دشمنان دین از هر طرف. روی آوردند و علماء بعضی از فروع چسبیده اصل را از دست داده اند.

ص - شما بفرمائید علماء و آقایان هم گوش بدهید ایشانهم حرفی دارند میگویند ما که زحمت برای مردم میکشیم مردم خودشان بیغیرت و نادان هستند چرا در مقام عدل و داد بر نمیآیند فرض ما نبودیم مردم نباید بفکر حال خودشان باشند مردم میخواهند بی زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم اگر صدر اسلام را ملاحظه کنید میدانید که حضرت رسول ص یک تنه کار از پیش نمیرد بلکه مردم از جان و مال خود میگذاشتند و پیغمبر خود را یاری مینمودند و پیش میردند (نابرده رنج گنج میسر نمیشود) مستدعی است مرخصم فرمائید انشاء الله فردا شب خدمت جنابعالی در همین موقع میرسم و عرایض لازمه بنحواوفی و اتم خواهم کرد تا بدانید و تصدیق فرمائید این همه ظلمی که بر مردم میشود از بی همتی و بی غیرتی خود مردم است (انتهی).

در شبنامه مزبور در یکی از سئوالات مینویسد اتابک مجلسی فراهم نموده که وزراء رأی بدهند الی آخر.

در این سؤال اشاره کرده است بمجلسی که بعنوان شورای دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این فرار است که پس از هیاهو و گفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمنهای مخفی و علنی از قبیل حوزه اسلامی که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجعی سیار در خانه های یکدیگر با هم حوزه اسلامی بر پا مینمودند و از قبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه های ژلاتینی در کوچه ها و خیابانها و مدارس و مکاتب . عین الدوله صدراعظم ایران را بخاطر رسید که بتدبیر مردم را ساکت نموده و تقصیر را بگردن کسی دیگر وارد آورد لذا یک روز در باغ شاه که نزدیک شهر و در پشت خندق بین شمال و مغرب طهران واقع است مجلسی منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به بیلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت همه میدانید که اعلیحضرت یادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده اگر چه گفته ام نظامنامه عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن میباشند لکن من تا به امروز بمساعجه و ملاحظه گذرانیده ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها میخواهند بعهده تعویق انداخته لکن آقایان از این کار دست برنمیدارند و هر روز مکاتیب و بیغامات آنها میرسد مردم هم از نوشتن اعلانات و شبنامه ها منصرف نمیشوند آیا اصلاح میدانید دستخط اعلیحضرت را بموقع اجراء گذارده و بر طبق آن رفتار و یا صریح جواب گفته آنها را مایوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده اگر چه باستعمال قوای دولتی باشد اهل مجلس خاموش شده جوابی ندادند مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست.

احتشام السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچوقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی میداشت مدتی هم در خارجه بعنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب گفت صلاح دولت بر اجراء دستخط است چه اگر دستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد بقول و دستخط شاه نمیکند و نیز شرف دولت مبرود چه ملت آنها رؤسای آنها و روحانیون

تقاضای عدالتخانه میکنند تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضروری بر دولت وارد نخواهد آورد اگر دولت بر طبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود درآموده وهم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیر دربار (امیر بهادر) گفت خیر چنین نیست صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است البته باید این دستخط اجراء نشود چه اگر عدالتخانه برپا شود آنوقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمیتواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد .

احتشام السلطنه گفت جناب وزیر دربار دیگر بس است دخل تا کی ظلم تاجچه وقت مردم را ذلیل و رعیت را بچه اندازه فقیر میخواید دخل و جمع مال حدی دارد خوبست قدری بحال رعیت رحم کنید ملت را پادولت طرف نکنید رعیت را از شاه دلخور نخواهید علماء و روحانین را دشمن شاه قرار ندهید .

حاجب الدوله گفت اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصر الملك وزیر مالیه گفت بلی چنین است امروز صلاح نیست هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست عدالتخانه منافی با این سلطنت است .

وزیر دربار گفت جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریه میباشید نباید راضی شوید بر رفتن سلطنت از این خانواده .

احتشام السلطنه گفت والله قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است امروز کواکب اقبال دولت طلوع نموده که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است قدر بدانید با ملت متفق شوید دست بهم داده نواقص را تکمیل کنید دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند دیگر دخل بس است ظلم کفایت است شاه را بد نام نکنید دولت را مقتضح نسازید .

امیر بهادر روی به اتابك نمود و گفت احتشام السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند احتشام السلطنه گفت من میل دارم پادشاه و ولی النعمی خود را مانند امپراطور آلمان و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار به بینم لکن شما میخواید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیر بهادر گفت من تاجان دارم نمیگذارم عدالتخانه برپا شود خوب است شما که احتشام السلطنه میباشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید آقای من پادشاه من این گونه خدمات را لازم ندارد .

عین الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود گفت من باید این مذاکرات را خدمت اعلی حضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخوام مجلس منقضی گردید چند روز بعد از آن احتشام السلطنه مأمور بر رفتن بسرحده ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام السلطنه با تبعید سعد الدوله تفاوتی که داشت این بود که احتشام السلطنه محترماتبعید

شد و سعدالدوله بطورید بقول خودش سه فرسخ پیاده باشلاق قزاق طی راه یزد رانمود .
اینکه در شبنامه مینویسد امیربهداد و حاجبالدوله و ناصرالملک نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی آخره .

از قرار مذکور عینالدوله قبل از انعقاد مجلس بناصرالملک گفته بود این طور جواب بگوید و یا آنکه ناصرالملک هنوز صلاح نمیداند در ایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را باین اندازه نمیداند که طرف با دولت شوند و با نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصرالملک کسی نیست که مانع تمدن و ترقی گردد یا مجبور بود باینکه همراهی از عینالدوله بکند و یا واقعاً عقیده اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

اینکه در شبنامه میگوید پس شما خبرندارید که آقای آقامیرزا سید دیروز چه کاغذ خوبی در این باب به اتابک نوشته که ما تا جان داریم دست از مطالبه حقوق ملت برنمی‌داریم الی آخره .

شرح آن از این قرار است که بعد از آنکه مردم دیدند از طرف دولت خبری نمیشود عینالدوله هم بمساعجه و محامله و دفع الوقت میگذراند و در مقام اجراء دستخط شاه بر نیاید حتی آنکه در یک شب آقایان بالاجماع بازدید کردند از عینالدوله آقای طباطبائی بعینالدوله فرمود این عدالتخانه که ما مطالبه میکنیم اول ضررش بباها میرسد که دیگر مردم آسوده میشوند و ظلم نمی‌بینند و دیگر محتاج بباها نمیباشند و در ب خانه‌های ما نیایند ولی چون عمر من و تو گذشته است کاری بکنید که نام نیکی از شما در عالم بماند و در صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عینالدوله بوده و از تو این یادگار در ایران باقی بماند .

این فرمایشات و نصایح در او اثر نکرد بلکه از شنیدن لفظ مجلس اگر چه آقای طباطبائی بکنایه اداء فرمود ابروهارا درهم کشیده و مکتدر شد علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند در نوشتن کاغذها و خطابه‌ها به آقایان .

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت گرفته‌اند طلاب هم علی‌الظاهر ایراد وارد می‌آورند فلذا مکتوبی مفصل بعینالدوله نوشت که در شبنامه مذکور اشاره بآن کرده است لیکن نگارنده برای آنکه ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی از کاغذهای ژلاتینی را که بعنوان خطابه نوشته‌اند نقل میکنم سپس مکتوب آقای طباطبائی را .

از درج همین یک خطابه مضمون سایر لوایح و اعلانات بر قارئین محترم مستفاد و معلوم خواهد شد .

خطابه مردم با آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسلمین عرض و استدعای عموم ما بیچارگان و ستمدیدگان اهالی و سکنه طهران از سلسله طلاب و سایر طبقات و اصناف حضور مبارک رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج الاسلام و علماء اعلام متع الله المسلمین بطول بقائهم آنکه تمام اعضاء و جوارح در مملکت بدن خادم و کارگذار اعضاء رئیسه هستند رفع مضرات و جلب خیرات بواسطه این اعضاء و جوارح است که بحکم

رؤساء این کارکنان بدن در نفع و ضرر و خیر و شر متحرك هستند قوام و دوام و ثبات این مملکت را بقدر المقدور والاستطاعة برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین بین راهنمای منهاج شرع و آئین هستید چشم ملت بر اقدامات حسنه شما آقایانست که این بوستان شریعت مطهره را که خار و خاشاک اختلاف فرا گرفته ریاحین و اشجار آن از بروزات جور و اعتساف اهل ظلم و ظفیان از طراوت و شعر افتاده عنقریب اسم بی رسم دین و آئین از میان برخواسته بازار عدل و داد که اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان بطوری فاسد بشود که جز بغزوات احمد مختار و بحملات حیدر کرآر اصلاح نشود هرق دما را عظمی نماید و سبی نساء را مقداری نباشد نهب و غارت اموال بتطاول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملک و ملت بدست بوالهوسان خود پرست نفس پسند آشکارتر گردد اگر بوساوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و سررض خرابی مملکت را بعلت اهل علم و علماء نسبت میدادند و آنانرا موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت میسر دهند بحمد الله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع امتحان (که یکرم الرّجل اویهان) بر عارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنه شما آقایان عظام اول طبقه که در اقدام و خدمتگذاری جانفشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقرر در دین مقدس احمدی و مساوات و مواسات مؤسسه در آئین محمدی شدند این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قراردادند در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم شب و روز (المستغاث بك یا صاحب الزمان) گویان در طریق دادخواهی یویان بودند و ما رعایا و بیچارگان تاسی بآنها کرده بعد که غرض رانوعی دانسته آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدر الاستطاعة در همراهی حاضر شده چه گفتید که نکردیم چه خواستید که امتناع نمودیم تا کم کم پرده از روی کار برداشته شد و بعقیده مردم خود بین با غرض شوخی بجدی و اصل مطلب بعرض آستان مبارک ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطر معدلت مظاهر گردید که غرض تبات و دوام دولت است نه معارضه و ضدیت مقصود دعای وجود مسعود خسروانه است باجاء قوانین معدلت و آبادی مملکت نه مجادله و خصومت روسیاهی خائنان دولت ظاهر و اغراض نفسانی مفسدین ملک و ملت آشکار گردید که آنهاستیکه خود را از هواخواهان سلطنت میسر دهند اولین دشمن جان و نخستین خصم قوی پنجه شخص سلطان هستند اسم خود را بهانه کاسرائی خویش قراردادند بستگی و نوکری دولت را مایه ثروت و احتشام خود نموده از مراسم رسومات عدالت و افتتاح معدلتخانه چون دیورجیم از کلمه مبارک (لاحول) گریزان و در هر اسناد بلی اگر قوانین اسلام بمیان آمد هر يك از این نفس پرستان در اندک زمانی دارای دولت بی شمار و صاحب ضیاع و عقار نخواهند شد تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارک شاهانه را بدسایس و مقتریات نیالایند نمیتوانند بمقصود رسید بلکه از مقصود باز میمانند حيله و نیرنگ بهم آمیخته و طرح نوی برانگیخته بتخیال خود حيله کردند و صرفه بردند اسکات شما آقایان واضطرار و الجاء ما بیچارگان در صدور دستخط ملوکانه برانجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه بر اذهان صافیه شما پیشوایان که جز خیرخواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید بدان گونه نمودند که دستخط ملوکانه شرف صدور یافته و حاجات شما بخوبی و

خوشی برآمده اگرچه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مہذب کہ ہمہ وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند اظہار داشتند کہ باین حیلہ های یتن و آشکار دست از کار کشیدن نشاید کہ ہرگز از گرگ آدمی خوار رسم رحم و شبانی نیاید . نماز گریبہ عابد برای گرفتن موش است والا در خاطرش جز تصور طعمہ ہرچہ هست فراموش است مکرر عرض شد تا دست تطاول این گرگ سیرتان آدمی صورت در قبض و بسط امور مملکت مبسوط است و اجراء مصداق دستخط مبارک کہ حاکی از نیت پاک ملوکانہ است ہی میل این دزدان منوط و مربوط است از حیزر امکان خارج بلکہ محقق البطلان است چرا کہ این سرایای ملت بیچارہ را در مقابل خیالات نفسانیہ خود جزو ترانہ و این حکایات جانسوز یکمشت رعیت فلک زدہ آوارہ را مثل افسانہ پندارند هیچ فرض از صدور این دستخط ندارند مگر اینکہ وقتی را فرصت شمارند و بعد از اسکات خلق حیلہ آغازند بلکہ بتوانند در میان علماء و آقایان سنک تفرقہ نفاق اندازند تا بر خر خود سوار شدہ و این یکمشت فقیر بیچارگان گرسنہ را در جلومرکب کامرانی و شہوت پرستی خود پیادہ بدوانند و از اموال ما بیچارگان کہ دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند ہرچہ داد زدیم نشنیدید بلکہ در جواب فرمودید قول سلطان تالی امریز دانست و دستخط شاہان قویم البنیان و لازم الازعان چگونه میشود از مصدر منیع سلطنت کبری امری صادر و بامضای صدارت عظمی برسد و قراری دادہ شود کہ باجراہ نرسد چون کمال امیدواری و اطمینان بفطرت سلیمہ و نیت خالص اعلیٰ حضرت ہمایون داشتہ و داریم کہ قلباً مایل بنفوذ قوانین شرع و عدل و داد هستند از صمیم قلب تشکرات فائزہ را در حرم محترم امامزادہ واجب التعظیم نمودیم با کمال شوق و شغف قلبی و اطمینان خاطر یای کویان و دست افشان بمنازل خود مراجعت کردہ ہی خواندیم (حاجت ما برآمده) بانہایت میل و دلہستگی بافتتاح مجلس عدالت تصور نمودیم بعد از رفع خستگی باین نعمت عظمی نایل خواهیم شد ہر وقت خدمت شما آقا رسیدیم و عرض کردیم جوابی شنیدیم .

یک روز فرمودید حضرت اتابک کسالت دارد روز دیگر بنقاہت وجود مبارک شاہانہ متعذر شدید گاہی امورات مہمہ دولتی را پیش آوردید بمذاکرات و شوری بر گذار کردید تا بخوبی بر تمام مردم معلوم شد نتیجہ آن اقدامات و تضررات از زیاد لجاجت گردید و معنی (ولایزید الظالمین الا خساراً) در وجود آنان مکشوف تمام آفاق شد گوشت و نان را بقیمت جان رسانند برادران و خواہران ما در قوچان و سیستان بہمسایگان کہ قصد مال و جانمان دارند فروختند و مال و منال اندوختہ بر ظلم و جور افزودند آنچه از دستشان بر آمد نمودند علی رؤس الاشہاد اتایکم مستہزؤن گفتند و شنیدید بر ما بیچارگان بسخرہ خندیدند .

آخر آقایان دین و پیشوایان آئین (مگر خداوند شرف و ناموس را در اروپا از برای زنان و ناقوس آفریدہ باید این یکمشت مسلمان دستخوش هوا و ہوس نفس پرستان باشند در اول عرض شد) اعضاء و جوارح خدمتہ اعضاء رئیسہ هستند و حفظ و حراست شما آقایان کہ در مملکت اسلام بمنزلہ اعضاء رئیسہ هستید ہستہ بوجود ما بیچارگان است اگر در ماقوہ و توان باشد و صلاحیت کار گذاری داشته باشیم کہ بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماہا میتوانید آسودہ بمانید اگر در وقتی در اعضاء استرخاء و

هلتی عارض شد که بکلی از حرکت افتادند بی خادم و کارگر میمانند آنوقت اول کسیکه دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هرچه با آواز بلند و استغاثه (هل من ناصر) بگوئید یارومعین نخواهید دید تازو دست باید چاره کرد (انتهی).

چون مردم این مقالات و خطابه ها را نوشته آقایان مجبور گردیدند که در مقام مطالبه اجراء دستخط شاه برآیند آقای طباطبائی کاغذی بعین الدوله نوشت که در شبنامه اشاره بآن شده بود ذیلاً درج گردید و هذا صورته .

صورت مکتوب آقای طباطبائی بعین الدوله صدراعظم ایران

کو آنهمه راز وعهد و پیمان - مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال این مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و هم بدیهی است و میدانید اصلاح تمام اینها منحصر است بتأسیس مجلس واتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء عجب در این است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم اقدام نمیفرمائید این اصلاحات عمأقرب واقع خواهد شد لیکن ما میخواهیم بدست پادشاه و اتابک خودمان باشد نه بدست روس و انگلیس و عثمانی ما نمیخواهیم در صفحات تاریخ بنویسند دولت بمظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه برباد رفته شیعہ از آنزمان ذلیل و خوار شدند .

خطر نزدیک و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف بموت است احتمال بُره ضعیف در علاج چنین مریض آیامساحه رواست و یا علاج را بتأخیر انداختن سزاوار است بخداوند متعال و بجمیع انبیاء و اولیاء قسم باند کی مساحه و تأخیر ایران میرود لله الحمد حضرت و الامسلمان و بر خلاف سابقین معتقد بشرع و روز جزا هستید ملاحظه فرمائید این طور که شد جوابی برای امیرالمؤمنین (ع) دارید که بفرمایند دولت شیعہ من منحصر با ایران بود ایرانرا چرا بیاد داده دولت شیعہ را منقرض نمودی من اگر جسارت کرده و بکنتم معذورم زیرا که ایران وطن من است اعتبارات من در این مملکت است خدمت من باسلام در این محل است عزت من عنوان من تمام بسته باین دولت است می بینم این مملکت بدست اجانب میافتد و تمام شئون و اعتبارات من میرود پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت میکوشم بلکه هنگام لزوم جانرا در راه این کارخواهم گذاشت سیدالشهداء علیه السلام برای بقاء طایفه شیعہ از جان و اولاد و عشیره و عیال گذشت شهادت آن یزد گوارا کرن بود از شیعہ اسمی نمیماند سزاوار است ما برایگان این مملکت

را بچنگ اجانب انداخته این يك مشت شيعه را ضعيف و خوار و ذليل نماييد امروز بايد افراض شخصيه را کنار گذارده محض خدا و ابقاء اين مذهب جان تناری کرد و خيال نکرد اين کار چرا باسم فلان و فلان انجام گیرد وقت تنگ و مطلب مهم است وقت اين خيالات نيست من حاضر در اين راه از همه چيز بگذرم شأن و اعتبار را کنار گذارده انجام اين کار را اگر موقوف باشد باينکه در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و در بانی کتم حاضر (برای ملت و رفع ظلم)

حضرت والا را بخدا و رسول (ص) و صديقه طاهره و ائمه هدی قسم ميدهم بريزيد آنچه در امانت اين مملکت و اين مردم را اسير روس و انگليس و عثمانی نفرمائيد عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای اين کار يعنی تأسيس مجلس بود والا ما به الاشتراك نداشتيم مختصراً اقدام در اين کار فرموديد ما هم حاضر و همراهم اقدام فرموديد يك تنه اقدام خواهم کرد يا انجام مقصود يا مردن از هيچ پروا ندارم زيرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم چيزی از عمر من باقی نمانده و از چيزی محظوظ نميشوم پس حظم اقدام باينکار و منتهی آمالم انجام اين کار است با جان دادن در اين راه که ما به آمرزش و افتخار خود و اخلاق است اين کار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم اين کار اگر صورت نگيرد بر ما لعن خواهند کرد چنانکه ما به اسلافمان خوب نسيگوئيم باز اجزائه التماس ميکنم هر چه زودتر اين کار را انجام دهيد تاخير اين کار ولو يك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد فعلاً دفع شر عثمانی نميشود مگر باين مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء نتايج حسنه ديگر محتاج به بيان است فعلاً بيش از اين مصدع نميشوم . والسلام

توضیح یا حاشیه

آقای طباطبائی در اول مکتوب مینویسد (کو آنهمه راز و عهد و پیمان) و نیز در طی آن مینویسد عهد چه شد قرآن چه عهد ما برای اين کار يعنی تأسيس مجلس بود والا ما به الاشتراك نداشتيم خواننده تاريخ البته مایل است که بداند اين چه عهدیست که رئيس ملت بشخص اول دولت مینویسد فلذا نگارنده چند سطرى توضیحاً و یا حاشیتاً مینویسم آنوقت بر ميگرده برشته مطلب :

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده ديگر بر حسب تحريك عين الدوله بود و یا بر حسب وطنخواهی مشارالیه پس از آنکه شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بيان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت باين کلام الله قسم ميخورم

که رسیدن بمقصود منوط است باینکه يك مجلس عين الدوله را تنها ملاقات كنيد والا در زحمت خواهيد افتاد اگر نجات اين مملكت و آسودگي ملت و بقای اسلام را ميخواهيد كه لله وفي الله يك مجلس عين الدوله را ملاقات كنيد كه مقدمات كار را ديده ايم فقط همین يك مجلس ملاقات است كه منتج نتيجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبي احتشام السلطنه را شناخته وصحت و درستی و تدین اورا مسبوق بود لذا فرمود من برای اين مقصود حاضر م که خود را فدا كنم چه جای ملاقات عين الدوله همان آن در ظلمت شب با احتشام السلطنه روانه منزل عين الدوله گرديد در آن مجلس محرمانه كه احتشام السلطنه هم از آن مجلس خارج شد عين الدوله قرآن حاضر كرد و قسم قرآن ياد نمود كه من با مقصود شما حاضر م و قول ميدهم كه بهمين زودي مجلس تشكيل گردد من خيال شما را مقدس ميدانم تا كنون هم كه مسامحه كردم خواستم موانع را از جلو بردارم اينك بشما قول ميدهم كه همین چند روزه عدالتخانه صحيح برپا شود الي آخره .

ليكن كلام الليل يحويه النهار قول وعزم اين شاهزاده بزرگ و سوگند اتابك و صدر اعظم ايران همان بود مسامحه و ممانعه و تشكيل مجلس باغ شاه و تبعيد احتشام السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان اين شد كه پس از مدتی آقای طباطبائی اين مکتوبرا باو بعنوانی كه ذكر شد نوشت . باری عين الدوله كه مکتوب آقای طباطبائی را خواند عبارت (اقدام فرموديد يك تنه اقدام خواهم كرد) اين طور خواند اقدام فرموديد (يكشنبه) اقدام خواهم كرد لذا ترسيد كه روز يكشنبه آقایان بلوایی خواهند نمود لذا چند فوجی از نظام كه در خارج شهر اردو زده بودند بشهر فرستاد قراولخانهها و ارك دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده از آنطرف بشاه عرض كرد ملاها خيال دارند در روز يكشنبه بلوا كنند و پادشاه را بكشند بهر جهت شاه را ترسانيده و در بين مردم همه افتاد كه روز يكشنبه جهاد است لذا متوالياً از طرف عين الدوله بيغامهای سخت وسست وعد و وعيد بترسد و بترساند با آقای طباطبائی و سايرين ميرسيد اگر چه يكشنبه گذشت و كاری نشد ليكن دو نتيجه داد يكي آنكه مردم جری شده دانستند كه ممكن است صدر اعظم هم بترسد ديگر آنكه اعليحضرت پادشاه را از ملت ترسانيده از اين جهت در وقت سواری شاه کسی عارض ميشد اورا ميزدند و از اطراف كالسكه بدور ميگردند و بشاه عرض ميگردند كه اين شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده اجزاء خلوت و خواجه سرايانرا نيز بوعده و وعيد تطميع و تهديد نموده كه شاه را در باره ملاها متغير نمايند .

فرمانفرماهم از كرمانشاه مأمور بحكومت كرمان گرديد در قسم توقف نمود بلكه بيهانه وارد طهران شود و آنچه اصرار كرد كه اذن بدهند بلكه چند روزی خانه ولاته خود را به بيند عين الدوله مانع گرديد تا اينكه اين ايام وارد خطه كرمان شد حاج ميرزا محمد رضا مجتهد كرمانرا كه مدتی منفی و مبعد از بلد بود مجبوراً روانه مشهد نمود با اينكه معاودت مشارا اليه بكرمان جزو مستدعيات آقایان بود سبب تخلف از اين قول وعدم اجراء دستخط شاه در اين مورد با اينكه معاودت يك نفر عالم دماغ سوخته و صدمه ديده بكرمان اهميتی نداشت على الظاهر شاهزاده فرمانفرما گرديد چه شاهزاده فرمانفرما از شاهزادگان بزرگ ايران ومدعی صدارت و سپهسالاری بود يس از ورودش بتخاك كرمان با اينكه

در رفسنجان که سه منزلی کرمانست چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نه دیدن از فرهادفرما کرد و نه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد فلذا خاطر حاکم رنجیده و این سلوک را متناقض با سیاست خود دانسته جنابان آقا یحیی و بحر العلوم را که از مستقبلین و واردین بر حکومت بودند در خلوت طلبید و گفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا برود مشهد ولیکن من فردا علی الظاهر شما را میفرستم که او را بطرف کرمان حرکت دهید ولی بدانید که تکلیف او رفتن بمشهد است روز بعد در مجلس علنی گفت از شما دونفر خواهش میکنم که جناب آقا را حرکت داده و بیاورید بکرمان حضرات روانه جلال آباد که در چند فرسخی بود شده جنابش را بطرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خبر بطهران رسید که این طور در ماده حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است آقای طباطبائی پیغام داد برای عین الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجلاً و محترماً عودت بکرمان دهید حالا برعکس رفتار کردید عین الدوله جواب داد که سفر زیارت را نمیتوان مانع شد بخصوص که بمیل و اراده خودش رفته است بمشهد این تلگراف فرمانفرما حاضر است که واسطه و شفیع شده است که ما اذن بدیم مسافرت او را که بر طبق نذریست که کرده است مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد پس از مقاوله و مکالمه صورت تلگرافی از طرف عین الدوله صادر گردید که فریب باین مضمون بود.

که شاهزاده فرمانفرما چند سوار روانه دارید جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند از رفتن بخراسان و ایشانرا وارد کرمان نمایند پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن بارض اقدس و یا آمدن به طهران.

آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متعیر شد و آن صورت را برای عین الدوله پس فرستاد که این تلگراف اگر مخابره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید چه امروز ایشان نزدیک بخاک خراسان میباشد او را مجبور کردن بمعادوت بکرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود بخراسان و یا بیاید بطهران البته موجب ضرر بلکه انعدام او خواهد گردید باشد تا خداوند سببی بسازد.

باری حاج میرزا محمد رضا بانهایت عزت و احترام که از طرف ملت خراسان در باره اش بعمل آمد وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران بعلماء مشهد تلگراف توصیه مخابره شد و هم مکاتیب مخفیة بعنوان هریک از بزرگان نوشته شد.

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است بنگارنده گفت در ورود حاج میرزا محمد رضا بشهر مشهد هنگامه غریبی برپا شد از طرق تا حرم مطهر پای پای پیاده راه رفت چند دفعه عبا عوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرک یاره یاره کرده و میبردند حاج آصف الدوله که حاکم خراسان بود بانصد توهان تقدیم آقا کرد جنابش قبول نکرد و رد نمود از قرار مذکور فرمانفرما هم از کرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد جنابش در مشهد

بود تامهاجرت آقایان طهران بقم پس از عزل عین الدوله و رسیدن شغل صدارت بمشیرالدوله تلگراف آزادی ایشان بخابره گردید (حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر نوه مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است امروز از علماء بزرگ کرمانست این فامیل هیچوقت نان ملائی را نخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته و میگردد).

پلی حاج میرزا محمد رضا در اسنبداد صغیر چند تلگراف بمشیرالسلطنه بخابره نمود که بر ضد ملت خواهی او بود و نگارنده سواد آنها را در مجلدات بعد درج نموده و عمأ قریب خواننده تاریخ خواهد خواند دیگر بحمولیت و یا واقعیت آنها را پس از فحص بلیغ مینویسم بهر جهت با آن احترامی که از طرف ملت نسبت بحاج میرزا محمد رضا بعمل آمد طرف سوء ظن ملت واقع گردید. در این ابام خبر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز بخابره میشود.

سبب هیجان اهالی فارس

باعث اغتشاش و هیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قرار است که شاهزاده شعاع السلطنه ملك منصور میرزا پسر مظفرالدین شاه حاکم فارس بود و املاك خالصه فارس را از دولت در مبلغی قلیل خریداری نمود و شروع کرد در تصرف خالصه جات شیراز و ضمناً املاك خالصه که در زمان ناصرالدین شاه بر عایا فروخته شده بود نیز بهتصرف در میآورد بقول شاعر :

اگر زباغ رعیت ملك خورد سیبی بر آورند قلامان او درخت از بیخ

این خریداری خالصه جات و تصرف کردن آنها خورده خورده تجاوز نمود باملاك اجزاء حکومت. اقتادند بجان و مال مردم صاحب ملك اگر قبالة نداشت که حالش معلوم است و اگر قبالة و سندی اظهار میداشت از دست او گرفته بس از جندی ملك راهم متصرف میشدند تا اینکه شاهزاده حاکم بعزم معالجه مرض مسافرت بفرنگستان نمود سردار مکرم که نایب الحکومه فارس بود بنای بدسلوکی را گذارده مردم از شدت فشار ظلم بشاه چراغ که محل بست و پناه مظلومین بود متحصن گردیده سردار مکرم بیهانه نظم شهر حکم شلیک داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلوله ظلم و بختاک هلاک افتادند بعضی هم پناه بقونسولخانه انگلیس بردند این اخبار متوالیاً و متواتراً بطهران رسید شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید حکومت فارس موقتاً داده شد بوزیر مخصوص (صاحب اخنبار) از طرف دولت هم تلگرافی بعلماء شیراز شد که وزیر مخصوص را برای اصلاح فرسنادیم اگر چه وزیر مخصوص آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود اهالی فارس هم مایل او بودند لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیر مخصوص مأموریت اصلاح بین رعایا و شعاع السلطنه را دارد نه مأموریت حکومتی را فلذا در جواب تلگراف دولت بخابره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت میآید ما او را بانها بتسکر و اطاعت میپذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس و شعاع السلطنه ما او را راه نمیدهیم آنوقت چشم از مملکت فارس بشوئید باز از طرف دولت بخابره شد که شعاع السلطنه بواسطه مرض و نقاهت از حکومت فارس استعفاء داد دولت.

هم استعفاء او را قبول نموده است وزیر مخصوص هم جایاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گردید این اخبار هم هر روز از طرف شیراز میرسید .

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز بولبعهد که در تبریز است نخبیره شد که سواد آنرا برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج میکنیم و این تلگراف باملاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که



شاهزاده شجاع السلطنه

از فحول علماء و مرتبای مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمدحسن سراریست نوشته شد در همین ایام سواد آن نخبیره و در طهران منشر گردید در واقع این تلگراف قونی به خواخواهان حریت داد چه در این زمان صدور این قسم عبارات از طرف علماء خیلی نازگی دارد هم علماء طهران از این تلگراف

مستظهر شده و هم مقصود هواخواهان را کاشف و مشعر است بعلاوه معلوم شد که علماء سایر بلاد با علماء طهران همراه و متفقند .

صورت تلگراف علماء شیراز بولیعهد محمدعلی میرزا

حضور حضرت اقدس ولیعهد ایدم الله تعالی - حمایت حوزه اسلامیت و رعایت ناموس طریقه اثنی عشریه کسی را شایسته خواهد بود که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گزیده خراج . اردشیر بابک با همه هوش و فرهنگ تا بادستوران امین هرنگ نشد ایران نیافت آخرین اندرز او بشاه پور این بود که سلطنت بامنبر توام است . شاه عباس کبیر با آنکه سرسلسله صفویه بود همینکه شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان نگاشت (برادرم) شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا بواسطه اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم . چنگیز خون ریز با شمشیر هزاران قشون تاتاری تسخیر بلاد کرد عاقبت اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لوای اسلام پناهنده شدند .

اعراب بادیه بقوت کلمه توحید از پشت دیوار چین تا دریای روم را متصرف شدند صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب بحمايت اسلام نام یافت تا زمانی که اشخاص مذکور مانند نادر شاه خود را کمر بسته دستور آن امین و علمای دین میدانستند خورشید ملك جهان پرچم بیرق آنها بود همینکه با هیئت جامعه اسلامی کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری .

خاقان مغفور فتحعلیشاه نورالله مضجعه اساس سلطنت را بر رقصه جاتی محکم فرمود که بخط خودش بعلماء اسلام فدایت شوم نوشت ؟ از حرم سرای سلطنت تا کلبه دهقانی امتهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است مصطبعة ما یملك مسلمین مسجل به امهات ما است اقامه شهود و یتنه هر حقی در محضر علماء است .

اینک قریب پنجاه روز است بعلم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت ملت فارس بمرکز سلطنت قاهره تظلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم جوابی که از مصدر صدارت عظمی رسید تعیین مأموری واحد برای صدق و کذب مجموع علمای جامع الشرایط اسلام است اکنون برای این توهین عظیم و ظلم مالا یطاق حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنه شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه که بیاطن شریعت مقدسه پناهنده ایم و تا آخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین باسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم .

تا کنون عقیده ما این بود که دولت عبارت است از هیئت رجال دانشمندان سیاسی دان نه منحصر بیکى از فرنگی ما بان تازه و از طبیعی مذاقان یوسیده و روزنامه خوان خوشیده که لفظ دولت مطلقه مستبدانه آموخته و حال آنکه ایران جمهوری اسلامی است چه از عهد سلف تا حال خلف علماء ملت هر شهری بحکومت شورش کردند دولت با مصلحت جمهور حاکم را عزل فرمود بلکه رعایای هر دهکده که بکندخداى خود شوریدند مالک قهرا بعزل کس خدا حکم داد بلکه کلاتر و خان هیچ طایفه و ایلی

را نتوانستند عزل کنند و خارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل خان و کلانتر را انتخاب نمودند و باین معنی بازیک جمهوری مارشک فرانسه و آمریکا است .

الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم بر ذمه حضرت ولایتعهد است چه که (ما را دل سوزد و دایه را دامن) .

نوئی شمع روشن بفانوس ملک بتو میرسد ننگ و ناموس ملک

هر گاه بعراض ما تهاون رود و جهت جامعه اسلامیت رعایت نشود هر آینه عاقبت و خیم خواهد داشت (امضاء علماء واعیان و رعایای فارس)

تلگرافی هم قریب باین مضمون بتوسط آقای طباطبائی حضوراً علیحضرت مظفرالدین شاه نخبیره گردید آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین الدوله و کتباً هم و خامت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود عین الدوله در جواب نوشت که دستخط شاه را فرستادم خودتان در جواب علماء شیراز نخبیره کنید مضمون دستخط شاه از این قرار بود که علاء الدوله را میفرستیم بعراض شما برسد اما در باب خالصه ما این املاک را مراحت فرمودیم بشماع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را نخبیره نمود اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدت شاهنشاهی پناه بردند بقونسلیخانه انگلیس این اخبار موحشہ بی دربی بطهران میرسید در همین اثنا ، واقعه مشهد و شلیک بحرم مطهر و گنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه و خاصه شد که بحمل آن واقعه عظمی که تا کنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است .

واقعه مشهد رضوی

در این سال حکومت خراسان باصف الدوله تفویض شد مشارالیه شاهسون و شخص مجربی بود اظهار قدس و زهد میکرد ریش نمیتراشید مسکرات استعمال نمیکرد زیارت عاشوراء میخواند اما از جوانان امرد بی ریش بدش نیامد آدم کشی میکرد ظلم را بی نهایت مینمود در شب نماز نوافل را ترک نمیکرد اما در هر شبی جماعتی را بی نان میگذاشت تعقیب نماز را طول میداد لیکن از اول شروع بتعقیب نماز تا فراغ از آن يك پیچاره در زیر چوب فلکه فرمایش جان میداد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود باو اعتراض کرد که چرا بند شلوارت را ابریشم کردی چه لباس حریر و ابریشم بر مرد حرام است . تجارت میکرد اما تجارت احتکار کننده ، در هر جا که حکومت کرد نخست گندم آنجا را احتکار و حبس میکرد مثلاً گندم را از قرار خرواری دو تومان از خالصه دوات و یا خاصه رعیت میخرید و از قرار خرواری ده یا بیست تومان میفروخت گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت و غیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه در حکومت خراسان بواسطه گران کردن نان و گوشت زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده بصحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند تا غروب آفتاب در آن محل فیض آنا بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند فریاد الجوع الجوع ، کرسنه ام